

**ایدئولوژی
و
قدرت**

نوام چومسکی

برگردان: بهروز شیدا

ایدئولوژی و قدرت

نوام چومسکی

برگردان: بهروز شیدا

On Power And Ideology

NOAM CHOMSKY

South End Press ; 1987

✱ ایدئولوژی و قدرت : نوام چومسکی

✱ برگردان : بهروز شیدا

✱ چاپ اول : تابستان ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) - سوئد

✱ ناشر : عصر جدید

✱ چاپ و صحافی : انتشارات نوید (آلمان غربی)

✱ حق چاپ محفوظ است .

✱ تیراژ : ۷۵۰ نسخه

فهرست مطالب :

سخنی کوتاه

مقدمه

سخنرانی اول : چهارچوب سراسری نظم

سخنرانی دوم : تجاوز داخلی جاری

سخنرانی دوم : بحث ۲/مارس ۱۹۸۶

سخنرانی سوم : قلمرو کوچک ما در اینجا

سخنرانی چهارم : سیاست امنیت ملی

سخنرانی چهارم : بحث ۶/مارس ۱۹۸۶

سخنرانی پنجم : صحنه داخلی

سخنرانی پنجم : بحث ۷/مارس ۱۹۸۶

کتابشناسی

www.KetabFarsi.com

سخنی کوتاه :

کتابی که پیش رو دارید ، حاوی پنج سخنرانی از نوام چومسکی است که در سال ۱۹۸۶ در نیکاراگوئه ایراد شده است . جوهر اصلی سخنرانیها ، سیاستهای ایالات متحده در آمریکای لاتین به ویژه نیکاراگوئه است ، اما در این میان به جنگ سرد ، جنگ ویتنام ، ساختار سیاسی ایالات متحده و عملکرد حکومت شوروی نیز پرداخته شده است .

از زمان سخنرانیها تا امروز خیلی چیزها تغییر کرده است : ساندینیستها حکومت را از دست داده‌اند ، "سوسیالیسم" در کشورهای اروپای شرقی فرو ریخته است و جنگ سرد در حال پایان پذیرفتن است . بنابراین شاید از زوایایی مطالب این کتاب کهنه به نظر بیاید ، اما از زاویه‌ای عمده هنوز کهنه نیست : نگاه به ماهیت ایالات متحده و سرمایه‌داری جهانی و کوشش آنها برای بلع جهان . کوششی که بر بستر شیوه‌های گوناگون صورت می‌پذیرد ، اما بر مبنای هدفی غیر قابل‌تغییر : محافظت از آزادی پنجم ، یعنی آزادی غارت و استثمار .

امروز در بحبوحه ، شکست و بی‌آبرویی "سوسیالیسم موجود" ، در زمانی که تنها نابینایان نمی‌توانند ببینند که زیر پرچم سوسیالیسم بر بشر چه رفته است ، در زمانی که به کوردل‌ترین ویا "خوش‌بین‌ترین" افراد و گروه‌ها هم باید ثابت شده باشد که در جوامع "اردوگاهی" ویا "سوسیالیسم" های غیر اردوگاهی جز سرکوب ، بی‌عدالتی ، اختناق و مسخ انسان چیزی حاکم نبوده است ، این سخنرانیها اهمیت ویژه‌ای نیز پیدا می‌کند : نگاه عریان چومسکی به روی دیگر سکه ، یعنی "جوامع آزاد" . در سنفونی گوشخراشی که غرب برای ایده‌آل جلوه دادن خویش ساز کرده است ، چومسکی یکبار دیگر پشت ویتترینهای رنگارنگ رامی‌کاود و جز شتکهای خون بر دیواره‌های جهان چیزی نمی‌یابد .

اینک جستجوی راهی تا جلوه ، جهانی دیگر را فرا راه بشر بگسترد و آدمی را از قید همه ، خدایان زمینی و آسمانی برهاند و انسانی متحقق و آزاد را فریاد کند ، جستجویی طولانی و حقانی است : رهایی از همه ،

پیشداوریها و الگوهای موجود و پلک گشودن تا خورشیدی که سخت دور و ناپیدا است • جستجو تا روز خوب و باور که جهانی چنین ، شایسته ، انسان نیست • گیرم که این باور جان رابساید و پرده ، توهم مانوس را ببرد و آن جستجو هزار سال به طول انجامد •

فارغ از مسائلی که چومسکی در سخنرانیهایش بدانها اشاره می‌کند، خواندن سخنرانیهای او شاید ما را در آن جستجو جری‌تر کند و بر این باور استوارتر • باشد که چنین باشد •

تابستان ۶۹ - بهروز شیدا

مقدمه

در هفته اول مارس ۱۹۸۶ توفیق یافتیم از ماناگوادیدار و چند سخنرانی در دانشگاه آمریکای مرکزی (CIDCA) ایراد کنیم. این سخنرانیها به دعوت رئیس دانشگاه سزار جرز* و با کمک مرکز تحقیقات که به وسیله گالیو گاردین* اداره می شود، انجام شد. سخنرانیهای صبح به مسئله زبان و معرفت و سخنرانیهای عصر به مسائل سیاسی معاصر اختصاص داشت. شرکت کنندگان طیف گسترده ای را تشکیل می دادند: تعداد زیادی از اعضای جامعه آکادمیک، افرادی از دیگر گروه های اجتماعی، تعداد زیادی از دانشگاهیان کستاریکا و نیز افراد خارجی ای که در نیکاراگوئه کار و یا از این کشور دیدن می کردند، در این سخنرانیها شرکت داشتند. سخنرانیهای من که به زبان انگلیسی ایراد شد، به وسیله دانیلو سالامانکا* و ماریا استرزامورا به شکلی ماهرانه به زبان اسپانیایی ترجمه شد. این سخنرانیها از رادیو پخش شد و صدای من از طریق امواج کوتاه در ایالات متحده نیز شنیده شد. سخنرانیها و بحثهای بعد از آنها، بر مبنای نوارهای تهیه شده نوشته شده و از آنجا که بسیاری از توضیحات آموزنده و مفید شنوندگان ضبط نشده است، در کتاب جایی نخواهد داشت.

بخشهایی که در این کتاب خواهید خواند، متن گسترش یافته سخنرانیهای بعد از ظهر و در مورد مباحث سیاسی معاصر است. سخنرانیها و مباحث صبح در یک جلد جداگانه و تحت عنوان زبان و معرفت توسط انتشارات میت کمبریج منتشر خواهد شد. در باز نویسی بحثها از روی متن پیاده شده از نوار، در چند مورد نکاتی را که ضبط نشده بود، اضافه کردم. در پارهای موارد نیز بحثی را از جایی به جایی دیگر - طبیعتاً هنگامی که

* Cesar Jeres

* Galio Guardian

* Danilo Salamanca

* Maria-Ester Zamora

با جایگاه جدیدش خوانایی بیشتری داشت - منتقل کردم - در باز نویسی بحث‌های بعد از ظهر، به ویژه مقدار قابل توجهی از نکاتی را که اساساً در پاسخ به سئوالها و دخالت‌های شنوندگان عنوان شده بود، حذف کردم - به دلیل ویژگی این چاپ، به سبب مشکلات تکنیکی ضبط سخنان حضار در يك بحث دوزبانی - که بر بستر تلاش مترجمان و حسن نیت حضار به خوبی پیش رفت -

و به خاطر کثرت حضار، تنها گوشه‌ای از این دخالت‌ها در این کتاب مطرح خواهد شد - از این رو متنی که پیش رو دارید فقط بخش محدودی از سرشت تهییجی سئوالها و اظهار نظرهایی را که در خلال مباحثی زنده و باز عنوان شد، به دست می‌دهد - مباحثی که به دلیل محدودیت زمان بسیار مختصر بود -

در اینجا مایلم سپاس ویژه خود را از دانیلو سالامانکا و ماریا استرزامورا ابراز کنم - نه تنها به خاطر تلاش ارزشمندشان در انجام وظیفه مشکل ترجمه مباحث صبح و عصر، بلکه همچنین به خاطر کمکشان در تهیه سخنرانیها - به ویژه بسیار خوشحالم که کلاریبیل الگریا* موافقت کرد که هر دو جلد - متن انگلیسی اولیه و بحث‌های باز نویسی شده - را برای چاپ در نیکاراگوئه به زبان اسپانیایی ترجمه کند - لازم به یادآوری است که نسخه انگلیسی این کتاب که چند ماه پس از سخنرانیها برای چاپ آماده شد، با اسناد جدید و بخش کتاب‌شناسی تکمیل شده است -

همچنین دلم می‌خواهد از همسر م کارول* که مرا در این سفر همراهی کرد و سزار جرز، گالیو گاردین، دانیلو سالامانکا، ماریا استرزامورا، کلاریبیل الگریا و بسیاری دیگر که با صرف وقت بسیار کوشش کردند که این سفر برای ما تبدیل به يك موقعیت قابل توجه شود، تشکر کنم - در ماناگوا، ما از مهمان نوازی‌های گرم و توجه دوستان زیادی بهره‌مند شدیم و فرصت پیدا کردیم که در ملاقات‌های خصوصی خانوادگی و یاد در سفرهای گوناگون بحث‌های مفیدی با آنها داشته باشیم - بحث‌هایی که بدون برنامه و پراکنده اما

*Claribel Alegria

*Carol

روحبخش سخنرانیها و ملاقاتها بود. در اینجا می‌خواهم از بسیاری دیگر که نامشان را فراموش کرده‌ام، تشکر کنم. همچنین باید از خواهران آسونسیون* سپاسگزاری کنم که ما را به مجتمع کشاورزی ای که در يك مجموعه روستایی فقیر نزدیک لئون* ترتیب داده بودند، پذیرفتند و نیز از شرکت کنندگان در ملاقاتهای عمومی و بحثهای گوناگون و از بسیاری دیگر. به ویژه باید به ملاقات با تعدادی از اعضای يك کمون شگفت‌انگیز که جلاي وطن کردگان از مناطق وحشت دست‌نشانندگان آمریکا در منطقه را در بر می‌گرفت، اشاره کنم. آنها به کشوری گریخته‌اند که در آن می‌توانند از ترور دولتی در امان باشند و با بزرگی و آرزو زندگی کنند، هرچند که ارباب منطقه تلاش می‌کند که این تهدید عظیم برای "نظم" و "ثبات" را از میان بردارد.

من انتظار آن را داشتم که نیکاراگوئه با تصویری که رسانه‌های عمومی ایالات متحده به دست می‌دهند تفاوت بسیار داشته باشد، اما خوشحالم که این تفاوت را تا این اندازه عظیم یافتیم. بسیاری دیگر از بازدیدکنندگان و از جمله کسانی که مدتی طولانی در نقاط مختلف نیکاراگوئه زندگی کرده بودند نیز در این مورد با من هم‌صدا بودند. برای بازدیدکنندگان صادق آمریکایی غیر ممکن است که بدون درد و ندامت عمیق در مورد نیکاراگوئه صحبت کنند. برای ما غیر ممکن است که بدون شرم از اینکه نتوانسته‌ایم معنای واقعی سخن سیمون بولیوار را به سایر شهروندان آمریکایی تفهیم کنیم، در مورد نیکاراگوئه سخن بگوییم. او نزدیک به صد و پنجاه سال پیشش گفت: "به نظر می‌رسد ایالات متحده شکنجه و طاعون را تحت عنوان آزادی برای قاره انتخاب کرده است." برای ما ممکن نیست که بدون شرم از ناتوانیمان در پایان بخشیدن به رنج نیکاراگوئه. و نه تنها نیکاراگوئه. که به مثابه هدیه‌ای تاریخی بیش از يك قرن است در اختیار کشور ماست و بر مبنای حس مالکیتی احیا شده هنوز هم ره‌ایش نمی‌کنیم، سخن بگوییم.

* Asuncion

* Leon

سخنرانی اول

چهارچوب سراسری نظم

من در این سخنرانیها به سیاست ایالات متحده در آمریکای مرکزی در دوران معاصر خواهم پرداخت، اما به این مسئله از دریچه، وسیعتری نگاه خواهم کرد. کاری که ایالات متحده در آمریکای مرکزی انجام می‌دهد، نه جدید است و نه مختص آمریکای مرکزی. اگر ما بخواهیم همچون روزنامه‌نگاران و محققان آمریکایی به این موضوع از دریچه‌ای تنگ نگاه کنیم، تنها خود را گمراه کرده‌ایم.

با مطالعه اسناد تاریخی، نوعی بی‌ثباتی در سیاست ایالات متحده مشاهده می‌کنیم. اما به هر دو عنصر ثبات بسیار بارزتر از بی‌ثباتی - که قضاوت‌های تاکتیکی و برآوردهای عملی را منعکس می‌کند - است. ثبات و مداومت شدید سیاست خارجی ایالات متحده عمیقاً در نوع نهادها و چگونگی توزیع قدرت در این جامعه ریشه دارد. این عوامل صورت‌بندی سیاسی محدودی را می‌سازد که تنها به انتخاب‌های اندکی امکان می‌دهد.

برنامه و عمل ایالات متحده در اصول و تحلیل‌های ژئوپلیتیکی ریشه دارد که اغلب به روشنی در اسناد داخلی بیان می‌شود. این اصول به روشنی در اسناد تاریخی نیز مندرج است. اگر این اصول فهمیده شود، آنگاه ما به

خوبی می‌توانیم بفهمیم که ایالات متحده در دنیا چه می‌کند. با فهم این اصول ما بخش قابل توجهی از تاریخ معاصر و نیز چگونگی قدرت و نفوذ ایالات متحده را درک خواهیم کرد. سیاستهای جاری ایالات متحده در آمریکای مرکزی در چهارچوب همین اصول حرکت می‌کند و با الگوهای تاریخی‌ای که به دلیل رابطه ثابت نسبی میان منافع و قدرت چندان تغییر نمی‌کند، تناسب دارد.

مایلم در دو سخنرانی اول به این مسائل در بعدی عمومی بپردازم. در سخنرانی سوم به ویژه به آمریکای مرکزی باز می‌گردم. در سخنرانی چهارم بحث را روی سیاست امنیت ملی ایالات متحده و مسابقه تسلیحاتی متمرکز خواهم کرد: روی عوامل بین‌المللی‌ای که ممکن است تاریخ را خاتمه دهد، پیش از آنکه مسائلی که ما را نگران می‌کند، مورد ارزیابی قرار گیرد. در سخنرانی پایانی می‌خواهم به جامعه آمریکا بازگردم و بپرسم که سیاست خارجی و سیاستهای امنیت ملی چگونه شکل می‌گیرد و چه امکاناتی برای تغییر آنها که به راستی موضوع مهمی است - وجود دارد. سرنوشت آمریکای مرکزی و درحقیقت ادامه موجودیت جامعه انسانی در سیاره ما به شدت به پاسخ این سئوالها بستگی دارد.

حالا اجازه دهید به بعضی از الگوهای سیستماتیک سیاست خارجی بپردازم. با چند اصل عمومی شروع می‌کنم و آنگاه این اصول را با چند مثال ویژه روشنتر خواهم کرد.

اولین اصل این است که سیاست خارجی ایالات متحده بر مبنای خلق و حفاظت یک نظم بین‌المللی پایه‌گذاری می‌شود. نظمی که در آن تجارت متکی به ایالات متحده بتواند کامیاب شود؛ نظمی با نام "جهان جوامع باز". یعنی جوامعی که به روی سرمایه‌گذارهای سودبخش، گسترش بازارهای صادراتی، انتقال سرمایه و استثمار منابع مادی و انسانی توسط شرکتهای آمریکایی و وابستگان محلی آنها باز باشد. "جوامع باز" در حقیقت جوامعی است که به روی نفوذ اقتصادی و کنترل سیاسی آمریکا باز است. بهتر آن است که "جوامع باز" شکل پارلمانی داشته باشد،

اما روشن است که این تنها يك مسئله فرعی است • چنانچه خواهیم دید، شکل پارلمانی تنها به شرطی قابل قبول است که نهادهای اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیک و نیروهای قهر دولتی در اختیار گروه‌هایی باشد که در هماهنگی با نیازهای صاحبان و اداره‌کنندگان جامعه، ایالات متحده عمل می‌کنند • اگر این شرایط وجود داشته باشد، شکل پارلمانی برای پاره‌ای از دولتهای دست‌نشانده شکلی مفید است که می‌تواند تسلط اقلیت مطلوب نخبگان ایالات متحده را تضمین کند، ضمن اینکه رهبری سیاسی ایالات متحده را قادر می‌کند که مردمش را جهت حمایت از ماجراجوییهای خارجی بسیج کند • ماجراجوییهایی که تحت عنوان کلمات ایده‌آلیزه شده، "دفاع از دموکراسی" صورت می‌گیرد، اما اهدافی کاملاً متفاوت دارد • ترم دموکراسی در معنای واقعی آمریکایی‌اش، سیستمی از حکومت است که در آن نخبگان تجاری بر مبنای تسلطشان بر تجارت خصوصی، دولت را تحت کنترل دارند، در حالیکه مردم تماشاچی‌اند • بنابراین از نظر ایالات متحده، دموکراسی سیستم تصمیم‌گیری نخبگان و پذیرش عمومی است • یعنی همان سیستمی که در ایالات متحده حاکم است • دخالت مردمی در سیاست عمومی يك تهدید جدی است که نه تنها گامی به سوی دموکراسی نیست، بلکه موجب بروز يك "بحران دموکراسی" می‌شود که باید بر آن فائق شد • چنین بحرانی هم در ایالات متحده و هم در کشورهای وابسته به آن به وجود می‌آید و شیوه‌های مبارزه با آن با توجه به کشور مورد نظر، از یورش رسانه‌های عمومی تا جوخه‌های مرگ‌رادر برمی‌گردد • کمی بعد به چندین نمونه اشاره خواهیم کرد •

معنای همه، این نکات - به عبارتی خام اما دقیق - برای اکثر کشورهای جهان سوم این است که مسئله، اول سیاست خارجی ایالات متحده، تضمین آزادی غارت و استثمار است •

در جایی دیگر، من این را "آزادی پنجم" خوانده‌ام • آزادی‌ای که در میان چهار آزادی معروفی که پرزیدنت فرانکلین روزولت اعلام کرد، جایبی نداشت • چهار آزادی‌ای که به عنوان اهداف جنگی متفقین در طول

جنگ جهانی دوم اعلام شد و عبارت بود از: آزادی بیان، آزادی مذهب و آزادی از نیاز و ترس، تاریخ آمریکای مرکزی و جزایر کارائیب - و نه تنها این مناطق - نشان می‌دهد که معنای این سخنان زیبا چیست: ابزاری برای کسب حمایت مردمی جهت جنگهای صلیبی‌ای که در دفاع از آزادی پنجم - تنها آزادی‌ای که واقعا اهمیت دارد - رخ می‌دهد.

بر مبنای بینش برنامه‌ریزان ایالات متحده - که کاملا دقیق است - جهان مملو از مردمی است که دشمن آزادی پنجم هستند و تلاش می‌کنند در مقابل حق بنیادی ما برای غارت و استثمار بایستند. در تاریخ ایالات متحده خطرناکترین و تهدید کننده ترین این دشمنان، بریتانیا، فرانسه، آلمان، ژاپن و دیگر قدرتهای صنعتی بوده‌اند که اکنون متعلق به چیزی هستند که جهان اول خوانده می‌شود. دخالت و توسعه طلبی ایالات متحده در نیمکره غربی، بر مبنای باور به تعدد دشمنان از همان نخست بروز کرده است. به عنوان مثال، پیروزی بر فیلیپین در ابتدای قرن جاری را می‌توان نام برد که موجب کشته شدن چند صد هزار فیلیپینی شد و سبب شد بسیاری از فرماندهان ارتش ایالات متحده به خاطر بیرحمیهای وحشیانه در مقابل دادگاه نظامی قرار بگیرند (البته این دادگاه با چند توبیخ کوچک پایان یافت). این درگیری به این خاطر بر پا شد که موقعیت برتر ایالات متحده در رقابت بر سر کنترل ثروت و بازارهای آسیا را تضمین کند. سخنان معروف پرزیدنت وودرو ویلسون* در طول جنگ جهانی اول بر شیوه‌هایی سرپوش می‌گذاشت که ایالات متحده جهت بیرون راندن بریتانیا از آمریکای مرکزی و تثبیت کنترل خود بر منابع نفتی گواتمالا به کار گرفت. در طول جنگ جهانی دوم، ایالات متحده از زحمات بریتانیا سوء استفاده می‌کرد تا به خرج این کشور، نفوذ و کنترل خود را بر آمریکای لاتین، آسیا و خاورمیانه گسترش دهد.

ایالات متحده به شکلی ثابت "ضد امپریالیست" بوده است. به این معنا که با سیستمهای سودبری امپریالیستی بریتانیا و دیگر

* Woodrow Wilson

۴۲

قدرت‌های کوچکتر مخالف بوده و قصد از بین بردن آنها را داشته‌است، اما معنای این "ضدامپریالیست" بودن برای قربانیان جهان سومی این کشور و یا قدرت‌های امپریالیستی رقیب که به دلیل روش‌های ایالات متحده موقعیت خود را از دست می‌دادند، به شدت نامفهوم و مبهم بود.

هنگامی که در طول جنگ جهانی دوم، میان متحدین غربی بر سر این مسئله جدال در گرفت، اداره، استعماری بریتانیا مطرح کرد که: "آمریکاییها کاملا آماده هستند که به وابستگی‌شان استقلال سیاسی بدهند، در حالیکه از زاویه، اقتصادی وابستگی حفظ می‌شود. آنها در این تناقضی نمی‌بینند." * امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند ما را از بسیاری از قسمت‌های دنیا با تکیه بر قدرت نظامی و اقتصادی برتر خود که با شیوه‌های تراستی و دیگر ابزارهای که برای تضمین کنترل خود به کار می‌برد، کامل می‌شود، با آرنج بیرون براند." * چنین شیوه‌هایی مشروعیت پیدا کرده بود و برنامه‌ریزان آمریکا توضیح می‌دادند که: "اگرچه حرکات ما باعث از میان رفتن سایر سیستم‌های امپریالیستی می‌شود، اما "حقی" که ما برای خود قائل هستیم، نه تنها امنیت ایالات متحده، بلکه امنیت کل جهان را در نظر دارد. . . آنچه برای ما خوب است، برای کل جهان هم خوب است." * این عبارت را آبه فورتاس * در بحث درون حکومتی ایالات متحده بیان کرد. نیازی نیست که بگوییم چنین افکار ایده‌آلیستی‌ای به ندرت بر اروپاییها - بی که به وسیله، سیستم نو استعماری توسعه طلب ایالات متحده از صحنه رانده شده بودند، تاثیر داشت. * به عنوان نمونه وینستون چرچیل * "شیوه‌های تراستی ایالات متحده را به مثابه پوششی برای برنامه، * ضمیمه‌سازی ارزیابی می‌کرد" (یادداشت‌های راجر م. لوپیز * در یک بررسی تحقیقی از این شیوه‌ها. او در اینجا منطقه، پاسیفیک را در نظر دارد) * در خلال جنگ و بعد از آن در خاورمیانه نیز ایالات متحده جایگزین رقیب‌های فرانسوی

* Abe Fortas

* W m. Roger Louis

* Winston Churchill

و انگلیسی شد. این جایگزینی به وسیله ترکیب شیوه‌های اقتصادی و فربکارهای قانونی که در نهایت بر واقعیت‌های قدرت استوار بود، صورت گرفت. نظریات ایالات متحده در مورد آمریکای لاتین در مه ۱۹۵۴، توسط مشاور جنگی، هنری استیمسون* تصریح شد. کسی که برای نیکاراگوئه‌ایها به خاطر نقش در تجاوز تفنگداران دریایی در اواخر دهه ۱۹۲۰ که موجب استقرار حکومت گاردملی و دیکتاتوری سوموزا شد، معروف است. استیمسون در یک بحث خصوصی در مورد حذف سیستم‌های منطقه‌ای که تحت تسلط دیگر قدرتها و به ویژه بریتانیا قرار داشت و نیز حفظ و گسترش سیستم‌های منطقه‌ای تحت کنترل ما در آمریکای لاتین چنین گفت: "من فکر نمی‌کنم در مورد لزوم داشتن منطقه‌ای خودی در این منطقه (آمریکای لاتین) که هرگز مزاحم کسی نبوده است، سئوال‌های زیسادی وجود داشته باشد".

در سال ۱۹۷۳، هنری کیسینجر* در خطابه، خود که تحت عنوان "سال اروپا" ایراد شد، گوشزد کرد که پیمان آتلانتیک در خطر است، چراکه اروپا می‌خواهد یک بلوک تجاری با شرکت آفریقای شمالی و خاورمیانه به وجود بیاورد و این یعنی ایجاد مانع بر سر راه ایالات متحده. ممکن است اروپا از درک این نکته عاجز شود که نقش دولتهای اروپایی این است که "منافع منطقه‌ای" خود را درون "چارچوب سراسری نظم موجود" که توسط ایالات متحده طرح‌ریزی شده است جستجو کنند. ایالات متحده ممکن است اینجا و آنجا مناطق کوچکی را تحت تسلط داشته باشد، اما رقبایش از این امتیاز بی‌بهره‌اند. به طور کلی ایالات متحده به "دسترسی آزاد" برای همه اعتقاد دارد، اما تا آنجا که قدرت اقتصادی ایالات متحده چنان غالب باشد که شرکتهای آمریکایی رقابت را ببرند (و البته با در اختیار داشتن نیروهای نظامی برای نقطه نهایی، یعنی زمانی که مسائل به شکل دلخواه پیش نرود) بریتانیا در دوران هژمونی خودباهمین استدلال از "تجارت

*Henry Stimson

*Henry Kissinger

آزاد " دفاع می‌کرد .

درک ایالات متحده از " دسترسی آزاد " به شکل بسیار جالبی در یک یادداشت غیررسمی وزارت خارجه به تاریخ آپریل ۱۹۴۴، تحت عنوان " سیاست نفتی ایالات متحده " بیان شده است . این یادداشت به منابعی که در درجه اول اهمیت قرار دارد، می‌پردازد و توضیح می‌دهد که برای شرکتهای ایالات متحده - و البته نه برای دیگران - در همه نقاط باید امکان دسترسی برابر وجود داشته باشد . ایالات متحده بر تولید نیمکره ، غربی تسلط داشت (آمریکای شمالی تا سال ۱۹۶۸ اولین صادرکننده نفت بود) و این موقعیت مسلط باید تا زمانی که توسعه طلبی خود را در جایی دیگر گسترش می‌داد، تداوم می‌یافت . سیاست ایالات متحده چنانکه اسناد می‌گویند : " باید حفظ موقعیت مطلق را که به دست آمده است ، در نظر داشته باشد . بنابراین حفظ هوشیارانه ، امتیاز موجود باید دست در دست تاکید بر اصل درهای باز و موقعیت برابر برای شرکتهای ایالات متحده در مناطق جدید پیش برود " . و این مشخصه ، اصل مشهور " درهای باز " است .

همانگونه که اشاره کردم ، موقعیت مطلق کنونی " در آمریکای مرکزی و موقعیت به سرعت در حال گسترش در خاورمیانه ، نه تنها بر برتری قدرت نظامی و اقتصادی ایالات متحده ، بلکه همچنین بر دخالت موثر دولت که به خرج رقابلی همچون بریتانیا صورت می‌گرفت ، مبتنی بود . اما تا زمانی که " موقعیت مطلق کنونی " به دست بیاید ، " رقابت آزاد " بایستی در " همه جا " حفظ شود .

در پاره‌ای موارد قدرتهای فاشیستی دشمن و در مواردی دیگر دوست قلمداد شده‌اند و این بستگی به نقشی داشته است که آنها در آزادی پنجم بازی می‌کرده‌اند . بدین ترتیب در آسیا ، ژاپن فاشیست دهه ۱۹۳۰ دشمن تلقی شد ، چراکه به کنار گذاشته شدن جدی خود از سیستمهای امپریالیستی (بریتانیا ، هلند ، ایالات متحده) به وسیله ، ایجاد یک قلمرو کامیاب

متقابل " در آسیای شرقی که موجب محدودیت دسترسی ایالات متحده می شد، واکنش نشان داد. در نقطهء مقابل دیکتاتوری نیمه فاشیستی مارکوس در فیلیپین که در سال ۱۹۷۲ و با حمایت ایالات متحده به قدرت رسید، دوست محسوب می شد و تا زمانی که دیگر نمی توانست در جای خود باقی بماند، حفظ شد. مارکوس باید می رفت، چراکه در دفاع قاطع از آزادی پنجم، شیوه های به کار می برد که می توانست به کنترل فیلیپینیها بر سرزمین و منابع خود، تحت یک دموکراسی سرمایه داری منجر شود.

اما به هر تقدیر، دشمنان اصلی همیشه مردم بومی هستند که به پذیرش نظریات عجیب و غیرقابل قبولی همچون لزوم استفاده از منابعشان در جهت اهداف داخلی گرایش تا سفاک گیزی دارند. بنابراین مردم باید برای مطیع بودن و نیز خنثی کردن نقشه های چنین دشمنانی آموزشهای منظمی ببینند. در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، در آسیای جنوب شرقی، جنبشهای ملی ای به وجود آمدند که نمی توانستند بینشهایی را که توسط برنامه ریزان وزارت خارجه ارائه می شد، بفهمند. برنامه ریزانی که در اسناد داخلی مطرح می کنند که این منطقه باید "وظیفهء اصلی خود به مثابه منبع مواد خام و بازار برای ژاپن و اروپای غربی را به انجام برساند". برنامه کلی تر این بود که آسیای شرقی و اروپای غربی به عنوان گروه بندیهای منطقه ای و تحت تسلط ژاپن و آلمان بازسازی شود؛ یعنی تحت تسلط رهبران طبیعی خود و درون سیستم سلطه ایالات متحده بر نظم جهان. بدین ترتیب تلاش برای رام کردن دشمنان "ثبات" و "نظم" در هندوچین که وظیفهء تعیین شده خود را نفی می کردند، به موضوع اصلی تاریخ بعد از جنگ تبدیل شد.

دیگرانی نیز که از فهم وظیفهء خود در سیستم جهانی عاجز بودند، می باید به شکل شایسته ای منضبط می شدند. در ترمینولوژی دینی-سیاسی ایالات متحده آنها "کمونیستها" بودند. مفهومی گسترده که با دکترینهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ارتباط کمی دارد و بیشتر به درک بایسته از وظایف و کارکرد یک فرد در سیستم جهانی

اشاره دارد . يك بررسی گروهی معتبر که در سال ۱۹۵۵ توسط بنیاد -
 وودروو ویلسون و انجمن برنامه ریزی ملی انجام شد ، مفهوم ترم کمونیسم
 را به شکلی دقیق و منصفانه چنین توضیح داد :
 "مهمترین تهدید کمونیسم تحول اقتصادی قدرتهای
 کمونیستی به شیوه ای است که رغبت و توان آنها را برای کمک به رشد
 اقتصاد صنعتی غرب کاهش دهد " . و این غرب سرمایه داری ژاپن را
 هم در بر می گرفت . همانگونه که کیسینجر عنوان کرد ، روشن است که
 سرمایه داریهای صنعتی باید به شکلی بی چون و چرا درون " چهارچوب
 سراسری نظم " که توسط ایالات متحده طرح ریزی شده است ، عمل می کردند .
 تعریفی که مباحث سیاسی ایالات متحده از ترم کمونیسم به دست می دهند ،
 تعریف خوبی است . به طور خلاصه " کمونیستها " کسانی هستند که
 تلاش می کنند ، منابعشان را در جهت اهداف خود به کار ببرند و به
 همین دلیل به حق غارت و استثمار یعنی دکتترین مرکزی سیاست خارجی
 ایالات متحده ضربه می زنند . پس طبیعی است که ایالات متحده همیشه
 ضد کمونیست است ، در حالیکه گاهگاهی ضد فاشیست می شود .
 بنابراین اصل اولیه ، سیاست خارجی ایالات متحده ، تلاش در جهت
 ایجاد يك محیط جهانی مناسب برای صنایع متکی به ایالات متحده ، تجارت ،
 کشاورزی تجاری و سرمایه مالی است . مسئله ، اصلی ایالات متحده در جهان
 سوم ، دفاع از " آزادی پنجم " در مقابل دشمنان گوناگون و در درجه اول
 دشمنان بومی است . آنچه که سیاست امنیت ملی خوانده می شود نیز
 همین نکته را در نظر دارد . در سخنرانی چهارم من به اینک سیاست امنیت
 ملی دقیقاً چیست ، خواهم پرداخت . اما اکنون تنها بگذارید بگویم که چه
 چیز نیست . مسئله محوری این سیاست ، امنیت ایالات متحده و یساراً
 متحدان آن نیست ، بلکه تنها تضمین امنیت " آزادی پنجم " است .
 اصل دوم و نسبتاً مرکزی سیاست خارجی ایالات متحده ایجاد سیستم
 ایدئولوژیکی است که بر مبنای آن از یکسویی خبری ، بی تفاوتی و انفعال مردم

*National Planning Association

تضمین شود و از سوی دیگر از فهم این اصول توسط تحصیلکردگان، روشنفکران و طبقات فعال سیاسی ایالات متحده و دیگر نقاط جهان جلوگیری شود. با توجه به مفهوم عملی ترم دموکراسی، این عناصر اقلیت هستند که باید روند دموکراتیک یعنی سیستم سیاسی، رسانه‌ها و سیستم آموزشی را تحت تسلط داشته باشند و به واقع هم تحت تسلط دارند و به منافع صاحبان اداره - کنندگان جامعه ایالات متحده، یعنی به طور کلی به منافع گروه‌های ممتاز خدمت می‌کنند. هر تهدیدی که متوجه سیستم تسلط‌نخبگان شود، تهدیدی برای دموکراسی است و در صورت لزوم باید بر آن بازو فائق شد. این دواصل پایه‌ای به روشنی در یادداشت‌های مستند برنامه ریزی - که با توجه به اینکه ایالات متحده بر مبنای استانداردهای جهانی، جامعه‌ای به شدت بازا است، به شکل قابل توجهی در دسترس ماست - مورد دفاع قرار گرفته است و مهمتر اینکه اسناد تاریخی نیز به حمایت از این اصول برخاسته‌اند.

قبل از اینکه وارد بحث شویم، باید این حقیقت را روشن کنیم که هیچ چیز در این اسناد منحصر به ایالات متحده نیست. بریتانیای کبیر را در نظر بگیرید که در زمان رهبری انقلاب صنعتی، کلبه‌های صنعتی هند را به شکل وسیعی نابود کرد و از دزدی دریایی نیز فرائر رفست (سرمایه‌گذاری عمده، استثمارگران بریتانیایی در آمریکا را نیز می‌توان ذکر کرد). بریتانیا در این راه تا آنجا پیش رفت که بتواند از منابع هند، جزایر هند غربی و سایر مناطق در راستای منافعش بهره‌برداری کند. در قرن نوزدهم و پس از آنکه این کشور تبدیل به یک قدرت مسلط جهانی شد، فواید تجارت آزاد را کشف کرد و تا هنگامی که این نوع تجارت در رقابت با دیگر کشورها سودمند بود، در جهت گسترش آن کوشش کرد. در دهه ۱۹۲۰، بهره‌برداری از تجارت آزاد بیش از این ممکن نبود و بنابراین بریتانیا اندک اندک نفوذ دیگران به امپراطوریش را محدود کرد. به ویژه ژاپن بر مبنای قانون تعرفه‌های گمرکی که در کنفرانس ۱۹۳۲ اتاوا* وضع شد، از ارتباط تجاری آزاد با سیستم

* Ottawa

امپراطوری بریتانیا محروم شد. این یکی از گامهایی بود که به سوی جنگ جهانی دوم برداشته شد. در این میان انگلیسیها "طفل مردان سپید" را موقرانه به دنیا می‌آوردند؛ همانگونه که فرانسویها "رسالت متمدن کردن" خود، یعنی غارت، بندگی، تخریب، زندگی پست و گرسنگی را پیش می‌بردند. ایالات متحده در طول تاریخش به سیاست حمایت از مصنوعات داخلی و نیز مداخله، دولت در اقتصاد داخلی و بین‌المللی متوسل شده است، اما دو اصل تجارت آزاد و درهای باز را تا آنجا که منافع کنترسل-کنندگان دولتی ایجاب می‌کرده، ستوده است. پشتیبانی ایالات متحده از آزادی و دموکراسی برای کسانی که آمریکای مرکزی و جاهای دیگر را می‌بینند، آشکار است. به این موضوع باز خواهم گشت.

دومین ابر قدرت معاصر، سیستم کنترل داخلی کاملاً متفاوتی دارد و متناسب با آن نقش متفاوتی نیز در امور جهان بازی می‌کند. این ابر قدرت در استثمار و غارت جهان سوم نقش عمده‌ای ندارد، اما نخبگان نظامی-بوروکراتیکش امپراطوری داخلی و کشورهای قمر را با استفاده از خشونت و یا تهدید به آن کنترل می‌کنند. این ابر قدرت در صورت لزوم ارتش را برای غارت کشورهای همسایه گسیل می‌کند و با خرسندی با بدترین عفریتهای صحنه، بین‌المللی‌همنشین می‌شود. برای مثال این ابر قدرت به مثابه یکی از شرکای اصلی تجاری، به آرژانتین تحت تسلط ژنرال‌های نازی خدمت می‌کرد. به طور کلی در طول تاریخ، بعضی از قدرتهای دولتی خشونت خارجی و ریاکاری سیستم دکتورینی شان به گونه‌ای بوده است که توانسته‌اند اعمال قدرت دولتی را تحت عنوان نجابت بکر و یا ایثار الهامبخش در راه والاترین ارزشهای اخلاقی توجیه کنند. در سیستم ایدئولوژیک، ثابت "اشتباهات" و "کوتاهیها" در راستای اهداف نجیبانه، مجاز و حتی شایسته است. اما افشای الگوهای سیستم، ریشه یابی اشتباهات

در طرحی آگاهانه و یا کنکاش دلایل آنها با توجه به الگوی امتیازات و سیستم سلطه داخلی مجاز نیست .

با توجه به نگاه عمومی‌ای که پشت سر گذاشتیم ، اجازه بدهید که به بحث خودمان بازگردیم و نخست به بررسی سیاست خارجی آمریکا ، به ویژه در جهان سوم و آنگاه سیاست امنیت ملی و صحنه داخلی بپردازیم .

ایالات متحده از نخستین روزهایش آرزوهای بزرگ امپریالیستی در سر داشته است . در سال ۱۷۵۴ ، بنجامین فرانکلین* ، سخنگوی ارزشهای روشنگری ، پدر ملتش را به عنوان مردی معرفی کرد که " بومیان را بیرون راند تا به مردم خودش جایی برای زندگی بدهد " و به راستی از آغاز بر پایی مستعمره‌ها در قرن نوزدهم ، مردم بومی از طریق کشتار ، نابودی محصولات ، غارت ، فریب و اخراج - و همیشه با ارجمندترین انگیزها و در دفاع از خود - بیرون رانده و یا منهدم شدند . در سال ۱۸۳۱ ، آلکسی دو توکوویل^{*} ره ره " پیروزمندان " تمدن " را مشاهده کرد ؛ در نیمه‌های زمستان " ، وقتی که " هوا به شکل غیر معمولی سرد بود " ، سه یا چهار هزار سرباز ، قبایل بومی سرگردانی را پیش می راندند که مجروحین ، زخمیها ، اطفال تازه متولد شده و پیران در آستان مرگ را به همراه داشتند . يك " نمایش رسمی " که هرگز از یاد او نرفت ، او به ویژه تحت تاثیر روشی قرار داشت که پیشگامانش به وسیله آن توانستند سرخپوستان را " با آرامش " ، به شکلی قانونی و بشردوستانه و بدون خونریزی و ذره‌ای تجاوز به اصول اخلاقی مورد قبول دنیا " از حقوقشان محروم و منهدم کنند . او بر این نظر بود که غیر ممکن است مردمی را " انسانی تر و محترمانه تر از این منهدم کرد " .

نیم قرن پیش از این ، پدران بنیانگذار در اعلام جرمشان در بیانیه استقلال

* Benjamin Franklin

* Alexis de Tocqueville

پادشاه انگلیس را به تحریک علیه مستعمره‌های ستمدیده محکوم کرده و او را چنین خوانده بودند: "وحشی بیرحم سرخپوست منشی که قانون جنگی‌اش برکشتار زنان، مردان و کودکان در هر موقعیت و سنی استوار است" . در اعطای لقب سرخپوست وحشی به پادشاه انگلیس، پدران بنیانگذار به واکنش مردم بومی در مقابل کشتار بیرحمانه‌ای که پیوریتنهای مقدس و سایر اروپاییهای وحشی و بیرحم برپا کردند، اشاره داشتند. اروپاییهایی که خود به سرخپوستان آموختند که جنگ به شیوه اروپایی یعنی انهدام زنان و کودکان . جرج واشنگتن خیلی زود، همین درس را به "ایروکوها" داد. او نیروهایش را که بر مبنای استانداردهای منطقه در سال ۱۷۷۹ کاملاً تجهیز شده بودند، برای نابودی تمدن و جامعه آنها گسیل داشت . دورویی و جنب اخلاقی به ندرت چنین عریان بوده و به ندرت چنین محترمانه قرن‌ها مورد ستایش قرار گرفته است . در حقیقت این تحسین محترمانه در دهه ۶۰، خاتمه یسافت؛ یعنی هنگامی که جنبشهای مردمی ایالات متحده سطح اخلاقی و روشنفکرانه‌ای بوجود آورد که امکان داد تاریخ تا حدی صادقانه بیسان شود . و این پاسخی است برای این سؤال که چرا طبقات تحصیلکرده این جنبشها را مورد ناسزا و تحقیر قرار می دهند .

در سال ۱۷۸۶ توماس جفرسون* "ایالات ما" را به عنوان "آشیانه‌ای که باید از همه آمریکا - شمال و جنوب - پراز جمعیت شود" توصیف کرد . کویاوا احساس کرده بود که قاره آمریکا "تازمانی که مردم ما به شایستگی بتوانند آن را قطعه، قطعه پس بگیرند"، تحت تسلط سلطنت اسپانیا

*Puritan:

عضوفرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان که در دوره ملکه الیزابت و بعد از آن بر علیه آداب و رسوم مذهبی قیام نموده، در عبادت و ایمان طرفدار سادگی بودند .

*Iroquois

*Thomas Jefferson

باقی خواهد ماند . جان کویینسی آدامز^{*} در حالیکه تفکری را که منجر به دکتترین مونرو^{**} شد ، فورموله می کرد ، توضیح داد " سلطنت بایسته ما " به مثابه قاره آمریکا شمالی " قانون طبیعت است . قانون طبیعت کاربرد گسترده ای داشت . آدامز بار دیگر آن را در مورد کوشش بیپوده ، چین در جهت ممنوعیت واردات تریاک از هند که باعث جنگ تریاک شد ، به کاربرد . جنگی که بریتانیا برای غلبه بر جنبش مقاومت چین و با توسل به نجیبانه ترین اصول آزادی تجارت برپا کرد . اصولی که با محروم شدن بریتانیا از چین و ایجاد مانع در مقابل صادراتی که بریتانیا می توانست به چین داشته باشد خدشه دار شده بود . آدامز توضیح می دهد که کوشش چین جهت ایجاد مانع در مقابل واردات تریاک برخلاف قانون طبیعت است : " ممانعت چین یک بیعدالتی عظیم نسبت به قانون طبیعت انسانی و نخستین اصول مربوط به حق ملتهاست " .

" این غیر اخلاقی است چرا که به اصول مسیحیت که می گوید همسایگان را دوست داشته باش تجاوز می کند " . این مداخله ای در تجارت است . دفتر مبلغین مذهبی آمریکا توضیح داد که جنگ تریاک به خاطر تریاک و یا انگلیس درنگرفته است ، بلکه مشیت الهی است که با استفاده از تبهکاری انسانی ، چین را مورد رحمت قرار می دهد و حمسارهای اطرافش را در هم می شکند تا این کشور در معرض تماس بی واسطه ، بیشتری با غرب و ملت های مسیحی قرار گیرد " . خوشبختانه خداوند همیشه جانبدار امتیازات تجارتنی بوده است . یک خوشبختی بزرگ و ارزشمند برای ملتی همچون ملت ایالات متحده که از ارزشهای مذهبی رنگ می پذیرد .

در دوران جدیدتر ، وودرو ویلسون عنوان کرد که " وظیفه ویژه ما " این است که " نظم و خودگردانی " و همچنین " نظامی گری و عادت به قانون و اطاعت " را به مردم مستعمره ها تعلیم دهیم . و در عمل یعنی اینکه اطاعت از حق ما برای تیره بخت کردن و استثمار را به آنها بیاموزیم . او در یک

*John Quincy Adams

**Monro Doctorian

نوشته، خصوصی نقش دولت در این مورد را توضیح داد :

از آنجائیکه تجارت از مرزهای ملی چشم پوشی می کند
 و تولیدکننده روی داشتن بازار جهانی تاکید
 دارد، پرچم ملتش باید پشت سر او باشد و درهای
 بسته، دیگر ملتها را درهم بشکند. امتیازاتی که به
 وسیله، سرمایه گذاری به دست می آید، باید توسط وزیر
 دولت محافظت شود، حتی اگر در این روند حق حاکمیت
 ملیتهای مخالف مورد تخطی قرار گیرد. مستعمره ها
 باید تصرف شود و یا به وجود بیاید، تا هیچ گوشه،
 سودمندی از جهان نادیده گرفته نشود و یابی استفاده
 نماید " .

البته استفاده به وسیله، ما و نه مردمی که استعمار می شوند. این کلمات
 محرمانه معنای واقعی ایده آلهای ویلسون در مورد آزادی و خود مختاری
 را که توسط روشنفکران غربی بسیار ستوده شده است، نشان می دهد .
 چند سال بعد که او رئیس جمهور شد، در موقعیتی قرار گرفت که
 دکتربین خود مختاری را عملی کند و به وسیله، تجاوز به مکزیک و
 هیسپانیولا (هاییتی و جمهوری دومینیکن)، چنین کرد. سپاهیان
 کشتند، نابود کردند، بردگی را تجدید کردند، سیستم سیاسی را از میان
 بردند و این کشورها را به شکلی قاطع در اختیار سرمایه داران ایالات
 متحده قرار دادند. سخنگوی دولت او رابرت لانسینگ* در یک یادداشت
 معنای دکتربین مونرو را توضیح داد. توضیحی که ویلسون معتقد بود
 مصلحت نیست به صورت عمومی مطرح شود، چرا که قابل دفاع نیست :

" ایالات متحده بر مبنای منافع خود از دکتربین مونرو
 دفاع می کند. به کمال رسیدن سایر ملیتهای آمریکائی
 نه یک اصل، که چیزی فرعی است .

* Robert Lansing

اگرچه به نظر می‌رسد که این یک خودخواهی محض است، اما باید

گفت که نویسنده، دکتترین هم‌انگیزه‌ای والاتر نداشته است * .

مسئله عمده‌ای که لانسینگ به آن اشاره می‌کند، محدود کردن کنترل اروپاییان بر "قلمرو آمریکایی و نهادهایش به کمک ابزارهای مالی و دیگر روشهاست" * . عمل ویلسون با این اصل همخوانی داشت * . برای نمونه می‌توان محروم کردن بریتانیا از امتیاز نفت آمریکای مرکزی - که من قبلاً اشاره کردم - را نام برد * . تغییر بزرگی که بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمد، این بود که ایالات متحده در موقعیتی قرار گرفت که می‌توانست این اصول را در محدوده، وسیعتری عملی کند * . والبته امپراطوری شیطانی‌ای که ایالات متحده باید خود را در مقابل آن حفظ می‌کرد، تاتارها * (آنچنانکه دکتترین رسمی در مورد هیسپانیولا * مطرح می‌کرد) و یا انگلیس نبود * . در این میان البته دشمنان واقعی تغییر نکردند؛ مردم بومی‌ای که هرگز نمی‌توانند به خوبی بفهمند که وظیفه‌شان خدمت به نیازهای صاحب امتیازهاست * . اسناد گنجینه، عظیم هم‌سرشتی را به دست می‌دهند، اما به جای بازنگری و بررسی این اسناد اجازه بدهید مستقیماً به طرف عصر جاری حرکت کنیم؛ به طرف سیستم جهانی‌ای که توسط جنگ جهانی دوم ایجاد شد * .

ایالات متحده با موقعیت مسلط جهانی از جنگ بیرون آمد * . پس از جنگ قدرت‌های کمی - و اگر نه هیچ - همسنگ ایالات متحده بودند * . در حالیکه تولید صنعتی ایالات متحده در طول جنگ چهار برابر شده بود، رقبای صنعتی‌اش تضعیف و یا نابود شده بودند * . ایالات متحده بسیار پیش از این هم با تفاوتی چشمگیر تبدیل به قدرت صنعتی رهبری‌کننده جهان شده بود * . در پایان جنگ جهانی دوم این کشور در واقع نیمی از ثروت جهان را در اختیار داشت و از زاویه نظامی در اوج

* Hun

* Hispaniola

قدرت بود؛ در نیمکره غربی با دشمنی روبرو نبود و بر اقیانوسها و مناطق ماورای آنها تسلط داشت. به ندرت تا کنون دولتی از چنین قدرت و امنیتی برخوردار بوده است.

گروه نخبگانی که دولت را تحت کنترل داشتند، موقعیت را خیلی خوب درک کردند و تصمیم گرفتند آنچه را که به دست آورده بودند به همان شکل حفظ کنند. البته دیدگاه‌های مختلفی وجود داشت. درحقیقت سخت افراطی، اسنادی از قبیل یادداشت شماره ۶۸ امنیت ملی (NSC / ۶۸) وجود دارد که به وسیله پاول نیتزه* نوشته شده بود. اندکی بعد به عنوان سیاست دولت در نظر گرفته شد. این یکی از مهمترین سندهای تاریخ مدرن است که استراتژی بازگشت به عقب را مطرح می‌کند. استراتژی‌ای که با به کارگیری مجموعه‌ای از روشها و تحت پوششهای مختلف، "تسریع فساد سیستم شوروی از درون" و "پرورش بذرها و تباهی در این سیستم" را دنبال می‌کند. با این هدف که "امکان مذاکره با شوروی و یا دولتهای جانشین آن، برای ایالات متحده فراهم شود. در این راستا برای ارتشهای دست‌پرورده، هیتلر که در شوروی و اروپای غربی می‌جنگیدند، امکانات و مامور فرستاده شد، سرویس جاسوسی آلمان تحت رهبری رینهارد گهلن* که قبلاً رهبری سازمان جاسوسی ارتش نازی در جبهه شرق را به عهده داشت. قرار گرفت و جنایتکاران جنگی برای مساعدت به سیاستهای عمومی بعد از جنگ که برای نابودی مقاومت ضدفاشیستی و در جهت اهداف نازیها و همدستان ژاپنی‌شان طرح ریزی شده بود، به کار گرفته شدند.

در سمت دیگر ماکبوترها را می‌بینیم : کسانی همچون جرج کنان* که بخش برنامه ریزی وزارت خارجه را تا سال ۱۹۵۰، یعنی

*Paul Nitze

*Reinhard Gehlen

*George Kennan

سالی که به دلیل عدم تناسب دیدگاهش با این جهان خشن، با نیتززه تعویض شد، رهبری می‌کرد. دیدگاه‌های کنان به طور مختصر در بررسی برنامه ریزی سیاست (PPS) به تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۴۸، مطرح شده است :

ما ۵۰٪ ثروت جهان را در اختیار داریم، در حالی که فقط ۳/۶٪ از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهیم. با توجه به این موقعیت نباید اشتباهی کنیم که هدف حسادت‌ها و خشمها قرار بگیریم. وظیفه واقعی ما در دوره‌ای که پیش رز داریم این است که الگویی از ارتباطات تنظیم کنیم تا بتوانیم این موقعیت متناقض را بدون این که صدمه‌ای به امنیت ملی ما وارد شود، حفظ کنیم. برای انجام این امر ما باید از برخوردهای احساساتی و عواطف روزانه دست برداریم و همه جا توجهمان را بر اهداف بی‌واسطه ملی متمرکز کنیم. ما نباید خودمان را فریب دهیم که قادریم با بشر دوستی تجمل‌آمیز و احسان جهانی را بردوش کشیم. ما باید از سخن گفتن درباره چیزهای مبهم در مورد خاور دور دست برداریم و از اهداف غیر واقعی‌ای از قبیل حقوق بشر، بالابردن استانداردهای زندگی و دموکراتیزه کردن چشم‌پوشیم. امروز چندان از زمانی که مجبور شویم قدرت مستقیم اعمال کنیم، فاصله نداریم، پس هرچه کمتر به وسیله شعارهای ایده‌آلیستی مختل شویم، بهتر است.

این البته يك سند فوق سری است، اما برای آرام کردن عوام و به ویژه نخبگان روشن‌فکر به شدت ضروری است که هماهنگ با اصول سیستم ایدئولوژیک، در بوق "شعارهای ایده‌آلیستی" دمیده شود. اصولی که من

قبلا به آن اشاره کردم و به روشنی در رسانه‌ها، روزنامه‌های عقیدتی،
دروس مدرسه، یادداشتهای علمی و به طور کلی در تولیدات، فکسری
روشنفکران نمایان است.

باید اشاره شود که در نوشته‌های محققانه و خاطرات عموما به این
نوع یادداشتهای استناد نمی‌شود. به ویژه بینشهای کنان که در اسناد
برنامه ریزی نشان داده شد، نه تنها در خاطراتش بلکه در تحقیقات
وسیعی که در مورد او و "سیاست خودکفایی" صورت می‌گیرد، به شدت
نادیده گرفته می‌شود. به جز چند استثنای نادر، این نوع ادبیات از
ترسیم دیدگاه ژئوپلیتیک این چهره، موثر خودداری می‌کند و اصرار دارد که
او بگذشته از چند اظهار نظر و تعدادی شعاع ایده‌آلیستی، هیچگونه
دید ژئوپلیتیکی نداشته است.

این تجویزهای ویژه خاور دور را در نظر داشت، اما همانگونه که کنان
و دیگران مطرح می‌کردند، ایالات متحده یک قدرت جهانی است و می‌تواند
همین اصول را در نقاط دیگر به کار گیرد. کنان طی حکمی که برای سفارتهای
ایالات متحده در آمریکای لاتین فرستاد، عنوان کرد که مسئله اصلی
سیاست خارجی ایالات متحده باید "محافظت از مواد خام ما"
و در معنایی گسترده‌تر، مواد و منابع انسانی‌ای که اکنون "مال ما" است،
باشد. برای محافظت از منابعمان ما باید با ارتداد خطرناکی مبارزه کنیم
که مأمورین جاسوسی ایالات متحده در آمریکای لاتین متوجه‌شد آن شده-
اند؛ یعنی "پذیرش وسیع این عقیده که حکومت مسئول مستقیم رفاه
مردم است". این چیزی است که در بینش سیاسی-دینی ایالات متحده،
کمونیسم خوانده می‌شود. فارغ از اینکه مدافعان این نظر به کدام دیدگاه
سیاسی پایبندند.

کنان بیه تشریح شیوه‌هایی پرداخت
که باید بر علیه دشمنانی که به
دام ارتداد افتاده‌اند و منابع ما در کشورهاشان را تهدید
می‌کنند، به کار گرفته شود: